

بازخوانی جریان قتل مرحوم شمس آبادی به دست مهدی هاشمی

۲۲ فروردین ۱۳۹۴ ساعت ۱۲:۰۰

آیت‌الله شمس آبادی هجدهم فروردین ۱۳۵۵ ش در راه رفتن به مسجد جهت اقامه نماز جماعت، توسط گروه مهدی هاشمی ربوده شد و به طرز فجیعی به قتل رسید.

آیت‌الله سیدابوالحسن آل رسول معروف به شمس آبادی در سال ۱۲۸۶ ش (۱۳۲۷ ق) در خانواده‌ای عالم و روحانی در اصفهان دیده به جهان گشود. وی پس از فراگیری تحصیلات مقدماتی علوم اسلامی در زادگاه خود، در ۲۵ سالگی عازم نجف اشرف شد و از محضر درس خارج بزرگانی همچون سیدابوالحسن اصفهانی، آقاضیاء الدین عراقی، سیدجمال الدین گلپایگانی، سید عبدالهادی شیرازی و سیدمحسن حکیم کسب فیض کرد.

سیدابوالحسن پس از دوازده سال اقامت در نجف و اخذ مدارج عالی علمی، راهی اصفهان شد و به تدریس و ارشاد مردم همت گماشت. آیت‌الله شمس آبادی از روحانیونی بود که در سال ۱۳۴۲، وفاداری خود را به نهضت حضرت امام اعلام کرد. ایشان در تأسیس و گسترش انجمن مددکاری ویژه ایتام، سازمان ابابصیر ویژه نابینایان و حسینیه اصفهانی‌ها در مشهد و کربلا نقش بسزایی داشت.

همچنین شرح صحیفه سجادیه، اشعار در مراثی و مناقب اهل بیت (ع) و موعظه ابراهیم از آثار علمی این عالم ربانی هستند. درگیری گروه‌های مذهبی در اصفهان ریشه بسیار طولانی داشت، اما همزمان با سیاسی شدن جامعه و حوزه‌های علمیه این اختلاف بیشتر نمودار شد.

یکی از مسائل مهم روحانیت اصفهان در تاریخ معاصر، اختلاف علما بود که در دو جناح بودند؛ عده‌ای طرفدار حاج آقا رحیم ارباب و دسته‌ای دیگر طرفدار حوزه آقای شمس اردکانی، آقای ابطحی و آقای شمس آبادی بودند. این تضاد به ویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد بیشتر نمایان شد.

علمای حوزه اصفهان بیشتر متمایل به حوزه نجف بودند و تحت تأثیر آیت‌الله خویی، در مسائل سیاسی کمتر دخالت می‌کردند؛ اما علمای حوزه نجف‌آباد به حوزه علمیه قم تمایل داشتند و تحت تأثیر اندیشه‌های حضرت امام بودند.

البته این به آن معنا نبود که علمای اصفهان نسبت به حضرت امام بی‌مهری کنند. در حقیقت شخصیت امام نزد مرحوم

شمس آبادی و دیگر بزرگان اصفهان همچون: مرحوم آیت‌الله خادمی، مرحوم شیخ علی قدیری کفرانی، مرحوم شیخ عبدالجواد سده، مرحوم آقای فیاضی و مرحوم شیخ عباسعلی ادیب، بسیار بزرگ و محترم بود؛ ولی آنها می‌گفتند که نظر آیت‌الله خویی اولی‌تر است و تقلید از ایشان را سفارش می‌کردند. (۱)

البته ریشه این تضاد سیاسی بود؛ عقاید حاج آقا رحیم به دیدگاه‌های امام خمینی(ره) شباهت داشت، مثلاً ایشان نماز جمعه را واجب می‌دانست. روزهای جمعه بچه‌های قهدریجان و روستاهای اطراف با دوچرخه به نماز جمعه می‌رفتند. در مقابل، حاج میرسید علی ابطحی و طرفدارانش به شدت به مرحوم ارباب و مریدانش حمله می‌کردند و می‌گفتند که اینها سنی هستند. در واقع ماجرای سیدمهدی هاشمی هم از این اختلاف سرچشمه می‌گیرد. (۲) و این سابقه نقش مهمی در ریشه‌یابی برخوردهای خشن و حذفی گروه مهدی هاشمی در آینده داشت.

خود مهدی هاشمی در اعترافاتش به این مضمون اشاره کرده و مدعی شده است که طیف طرفداران آیت‌الله شمس آبادی، روحانیت سنتی و مخالف با حضرت امام خمینی(ره) و نهضت روحانیت بوده‌اند. اعتقادات و برداشت خاص مهدی هاشمی از اسلام، به‌ویژه تأثیری که محمدجواد غروی بر وی داشت، در کنار دیگر انگیزه‌ها موجب شد تا مهدی هاشمی حساسیت دوستان و شاگردانش را در منابر و جلسات گوناگون فکری و فرهنگی نسبت به این قشر از روحانیت بالا برده و حتی خطر آنان را بیش از خطر ساواک ارزیابی کند. وی در اعترافاتش می‌گوید: «... در اینکه مسئله روحانیت ارتجاعی و مخصوصاً آقای شمس آبادی در نظر من خیلی حساس‌تر بود و من نیز در جلسات و هیئات مطرح می‌کردم و حساسیت بچه‌ها را عموماً در آن جهت تحریک می‌کردم، هیچ بحثی نیست و قبلاً نیز گفتیم یکی از انحرافات دیروز من همین بود که برخی علما را از دولتی‌ها بدتر می‌دانستم. بنابراین من انکار نمی‌کنم که از نظر فکری، برادران تحت تأثیر افکار و القائات من بودند، حتی یادم هست موقعی که اخبار و اطلاعات پراکنده‌ی آقای شمس آبادی را ما مطرح می‌کردیم و ابراز حساسیت می‌کردیم، همین برادران و سایرین می‌گفتند شما بیش از حد روی روحانیون ساکت و مرتجع حساس هستید و باید روی عوامل دیگر حساس‌تر باشیم. من از نظر فکری و حساسیت روی بعضی علما من جمله آقای شمس آبادی دارای انگیزه و حساسیت بودم.» (۳)

البته این ادعاهای مهدی هاشمی درباره شخصیت سیاسی آیت‌الله شمس آبادی صحیح نبود، زیرا ایشان در زمره روحانیونی بود که به دستگیری حضرت امام خمینی(ره)، آیت‌الله قمی و آیت‌الله محلاتی اعتراض و اعلامیه منتشر کرده بود.

***مهدی هاشمی از شاگردان غروی اصفهانی بود**

مهدی هاشمی وابسته به حوزه نجف‌آباد و از شاگردان محمدجواد غروی اصفهانی بود. این شخص که به قول خود مروج نوعی تشیع اصلاح شده و انقلابی بود، در ایجاد تشنجات افراطی - مذهبی در اصفهان نقش عمده‌ای داشت. او بنا به گفته خودش، اخبار مخالف قرآن و متضاد با مذهب شیعه را جداً رد می‌کرد و همواره می‌کوشید که دین اسلام و مذهب تشیع را از آلائش و بدعت و اشتباه و خلل و خطا پیراسته و پاک گرداند. (۴)

***هدفی‌ها دست به اقدامات حذفی علیه روحانیت زدند**

این تفکرات باعث شد تا برخی از علمای اصفهان به مخالفت با او برخاسته و در رد نظریات او مطالبی ارائه کنند. به تدریج پیروان عقاید او، که مهدی هاشمی نیز در رأس آنها قرار داشت، به «هدفی‌ها» مشهور شدند و شروع به اقدامات تبلیغاتی و سپس حذفی با روحانیت سنتی و در رأس آنها آیت الله شمس آبادی کردند.

مهدی هاشمی در تداوم انحراف از اسلام اصیل، سید محمود جواد غروی را که حضرت امام «حضور او در مجالس و محافل را حرام» می‌شمردند و به فتوای علما و مراجع دیگر شیعه، مصداق ضال و یضل بود، به استادی برمی‌گزیند. (۵)

افراد دیگر باند مهدی هاشمی نیز به همین صورت تحت تأثیر محمد جواد غروی قرار داشتند. محمد حسین جعفرزاده، قاتل مرحوم شمس آبادی، به اندازه‌ای تحت تأثیر غروی است که مطالب دفاعیه او به نوعی حمله به روحانیت و حوزه‌ها به حساب می‌آید.

مهدی هاشمی در اعترافاتش تأثیر اندیشه‌های محمد جواد غروی بر خود و اعضای گروهش را چنین بیان می‌کند:

«... ایشان هم در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان بر اثر یک سری نظریات و برداشت‌هایی که از اسلام داشت که بعضیش نظرشان بوده و بعضش بعدها معلوم شد که نظر انحرافی بوده، اینها را ما بهش گرایش پیدا کردیم احساس کردیم که حرف‌های جدیدی از ایشان می‌شنویم. از اسلام و قرآن و اینها که با منطق مبارزاتی هم انطباق داشت. این بود که ما این گرایش‌مان هم محکم‌تر شد.

یک زمانی به این‌جا می‌رسیدیم که خب دیگر این روحانیت سنتی اصفهان که یا ساکتند یا مخالف مبارزه هستند، در مقابل‌شان به طور جدی موضع‌گیری بکنیم؛ یعنی مثلاً به حد قتل هم برسد و قتل مرحوم شمس آبادی، که این‌ها تبعات و پیامدهای تدریجی این منشا تفکر بود.» (۶)

تحت تأثیر همین اندیشه‌های «استاد» بود که مهدی هاشمی به تدریج نتیجه گرفت که خود می‌تواند از اصول دین استنباط کند. انحراف فکری او اینجا تکمیل شد و پس از آن سعی کرد آن را به دیگران منتقل کند. وی درباره نقطه آغاز لغزش‌های اخلاقی و نشنیده گرفتن هشدارهای بزرگان در مراقبت از زبان می‌گوید: «ما از اول که آمدیم، مخصوصاً که پاتوق‌مان مدرسه فیضیه بود،

عصرها جمع می‌شدند بچه‌ها دور هم؛ خوب یک مقدار آن زمان من اولین گناهی که مرتکب شدم غیبت بود. یادم هست که می‌نشستیم در جلوی حجره‌های مدرسه‌ی فیضیه دو نفر و سه نفر با دوستان و غیبت‌هایی که فکر می‌کردیم که غیبت مجاز هم هست، که غیبت از نوع مبارزه است سرعلما، علمایی که یا نسبت به حرکت امام کوتاهی می‌کنند یا اعلامیه‌های‌شان مثلاً

اعلامیه‌های کم‌مایه‌ای هست. آن زمان و یا برخوردهای مختلفی که از آنها می‌دیدیم. یک غیبت‌های خیلی خفیفی آن ایام شروع شد نه از من تنها، از ما، از همه؛ می‌نشستیم به غیبت کردن و غیبت شنیدن و خوب همان زمان هم حس نمی‌کردیم که این کار حرامی است. فکر می‌کردیم مبارزه شروع شده و باید، طبیعی بود. آن زمان، یادم هست که همان ایام همین آقای مظاهری ما با هم

آشنا بودیم دیگر و اینها نه فقط من را، کل دوستان را نهی می‌کرد از این کارها مذاکره کردن و بحث کردن؛ ایشان هم می‌آمد توی [فیضیه]. توی همان محافل فیضیه شرکت می‌کرد و هر وقت مثلاً غیبتی چیزی مثلاً مطرح می‌شد از آقایان و اینها، ایشان نهی می‌کرد. می‌گفت نکنید این کار را. خوب ایشان از ما خیلی بزرگ‌تر بود، اما ما بچه طلبه‌ها می‌نشستیم و اینها. حالا برای‌مان مهم نبود. بعد مسئله‌ی دروغ مطرح شد. دروغ‌های تاکتیکی، دروغ‌هایی که می‌گفتیم ما هم رازداری بکنیم و سری نگهداری

بکنیم که مسائل را کسی نفهمد و به دوستان دروغ می‌گفتیم....» (۷)

در مرحله‌ی بعدی، مهدی هاشمی در مقام آموزش‌دهنده‌ی سایر طلاب، افکار انحرافی و تک بعدی خود درباره اسلام و قرآن را برای

آنان تبیین می‌کرد. تب اصطلاحاً تطبیق آیات قرآن کریم با نیازهای جامعه و زمان به هر وسیله‌ی ممکن و تمسک جستن به هرگونه تحلیل و تفسیر، پیامدهایی را در پی داشت که در اعترافات مهدی هاشمی به چشم می‌خورد. از این پیامدها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

حذف ملاک‌ها و معیارهای روایی و فقهی در استنباط؛

عدم حجیت برای برخی تفاسیر شیعی؛

ارائه تفسیر سلیقه‌ای و ذوقی از آیات؛

برداشت‌های التقاطی و انحرافی از مفاهیم قرآنی؛

نگرش نمادین به آیات قرآنی. (۸)

مهدی هاشمی در درس‌های خود بر آن بود تا برداشتی را که خود بدان رسیده بود به نسل جوان منتقل کند. وی که روش علما و بزرگان دین را برای استنباط از احکام، مغایر با پیاده شدن احکام اسلام در جامعه تلقی می‌کرد، در صدد بود در کوتاه‌ترین مدت شیوه تفسیر قرآن را به طلبه‌ها و دانشجویان بیاموزد. شیوه‌ای که نسل جوان را به نقطه‌ای سوق می‌داد که جز سطحی‌نگری، برداشت به ظاهر تعقلی، حذف تعبد و در یک کلمه التقاط، نتیجه‌ی دیگری در پی نداشت. در واقع، مهدی هاشمی در اینجا مفهوم ولایت فقیه را هدف می‌گرفت. بیشتر شعارهای این گروه با مفاهیم عمیق اسلام همچون تعبد، ولایت شیعی، امام عصر و... در تضاد بودند. او بیشتر انحراف خود و همفکرانش را در بخش نگرش به مفهوم «ولایت فقیه» می‌داند. (۹)

شاید انحراف فکری و عملی از بحث ولایت فقیه بود که این گروه را همانند بسیاری از گروهک‌های فعال سیاسی در اوایل انقلاب، به سراشیبی سقوط و تقابل با مردم و نظام جمهوری اسلامی کشاند؛ اما حاصل آن جز شکست، نابودی و برملا شدن چهره‌ی منافقانه‌ی آنان نبود که اغلب در زیر پوششی از اسلام، دینداری و انقلاب پنهان شده بودند.

نویسنده: محمدرضا سرابندی

انتهای پیام/

ارجاعات:

۱. خاطرات حجت الاسلام دری نجف آبادی، تدوین حیدر نظری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۴، صص ۱۳۰-۱۳۱
۲. از نهضت آزادی تا مجاهدین، خاطرات لطف‌الله میثمی، ج ۱، نشر صمدیه، تهران، بی تا، صص ۲۰-۲۱
۳. پرونده‌ی مهدی هاشمی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بازیابی ۲۰۶۳۱
۴. رسول جعفریان، جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران (۵۷ - ۱۳۲۰)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۵۶
۵. بن‌بست، مهدی هاشمی و ریشه‌های انحراف، انتشارات اداره‌ی کل اطلاعات اصفهان، مرکز بررسی اسناد تاریخی، اصفهان ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۱

۶. پیشین، شماره‌ی بازیابی ۲۰۶۲۸

۷. همان

۸. بن‌بست، ج ۱، پیشین، همان، ص ۱۲۱-۱۲۲

۹. همان، ص ۱۲۸

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۲۶۹۷/پاشمی-مهدی-دست-آبادی-شمس-مرحوم-قتل-جریان-بازخوانی>